



بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله والمنه والسلام على رسول الله والتحية وعلى آله الأبرار واصحابه خيار
 ما بعد ضعف العباد پابند بخیر میعیوب بی هنری سر اسیمه حال پریشان
 مقال دور از نکات نادری فقیر حقیر شاه غلام جیلانی قادری - غفر الله له
 ولوالديه واصله تعالی الی مالدیه - به نگارش می آرد و گذارش
 میدارد که گلباهی چنستان پذه الزمان به رنگ بی بود بوی بی رنگ اظهار
 و خنستان این دوران به نشه بی سرور و سرور بی نشه ابهر - بحر سر و مزاج
 آفتد به مواجی است که در انبار رگ وریشة اجسام انام بجائی خون بلغم روان
 است و تیزی طبع بران نازان - از الوف فزون و صوف شیون فن نشا
 نه جوهر بیت لطیف و لطیفه ایت شریف مانند باب قدر دانے

فی الوقت الموجود از طبیعتها مفقود - ناقدردانی دون همتان گردن
 سخن را پست کرده است پس وجودت پابست - مختصر آنکه درین زمان
 هنگامه ناقدردانی گرم است و باز از سخن فیهی سرد - پس به کدام توقع
 سخن پسندائی توان ساخت و به که امید به عبارت آرای باید پرداخت
 لاکن و فور خواهمش جوهر شناس نکات رنگین لذت گیر سخنان نیکین
 دقیقه رس تیز نفس جودت را شکر فطرت را نمک سوم تعلقه از ضلع مید
 دام اقباله و احسن اعمال - مخاطب گردید که چند رقعات مختصر عبارت
 قریب الفصاحت به محاوره زبان مجاز به قانون ایجاز که تشویشی نیارد
 و جگر سخاوت و بر زبان قلم آرد - ناچار در سن یک هزار و دصد و شتاد
 و هشت مستعد تحریر گشت - تمام مصنف را از دعا مانده و قاری را
 از بهر فائده باشد و سامع نیز قلم شرق بر تراشد - چون نفس بشیر مرکب
 از سهو و خطا است از ناظرین با عفا مبدء و اربط - غنی قدم
 عفو چشم نبندند و مسماتت بر چشم - بنهر در پوشیدن است
 و عیب در جو شیدن - محمد ته علی کل حال و شکر اندی
 شرف اللسان بالمقال -

آغاز رقعات

رقعه ۱- معدن کرم مخزن هم سلمه الله اکرم - بتاوی رسم سنون
کاشف مضمون ام مزاج داعی انجیر بنجیر - ورد نامه نامی مسرت بخش
خاطر پابند انتظار دوا می گردید - مصفا ترین راهی که کدورت
بکاه به نذر دحسن اخلاق است که سبب بهبودی مخلوق و
خوشنودی خلاق - توفیق خیر رفیق باد -

رقعه ۲- عزیز جهان عزت تو امان حرکم الله تعالی بالایان - تقدیم
سین خیر الورا سبب تحریر دعا است - عزیزا سیکه پاس عزت
خود نذر دحفظ عزت خود از دوستش واجب شمارد - اعنی از
صحبتش نفور و از موانتش دور باشد بقولیکه هر که از خدا
نه ترسد از و باید ترسید - برین نظر از دوستی غلام حیدر
پر حذر باید بود که کرم شبنو است و ستم حلو - زیاده حاجت
اعاده نیست -

رقعه ۳- اعلم العلما صلح الصلح سلم الله تعالی - سلامی علیک
و قلبی له یک - سپاس جناب الهی باعث خیر خواهی آن فضیلت

پناهی است - حسن اعمال و ولایت لازمال که موقوف بر علم نیست -
 بنی علما نه عالم و جاهل یکی است - چه تشیبه بنی علی مولوی احمد علی
 بچشم خود ندیده اند که از چندی به مصاحبت علمای بنی علی گرویده -
 بھر حال خادم در ویشان خدا دوست باشید - تا مصروف شغل همه
 دوست که در دنیا و عقبی نتیجه با دار و که شرحش قلم بر زبان نیار و زیاده
 زیاده است -

رقعه - سالک بطریق معرفت توفیق زید عشقه - بعد دعائے
 حمد و نسبت کا شرف و موز حقیقت است - مقصود ازین تقریر آگاهی
 است به مقصود و نه میر - بر کس که از آگاهی غافل است اگر چه همه داشته
 باشد هیچ ندارد - و آن کس که آگاه هست اگر چه هیچ نه داشته باشد
 همه دارد - غرض رعنائی مولی از همه اولی توفیق خیر زیاده باد -
 رقعه - به باور علیخان صدر ایام متفرقات - رباعی
 بحر فطرت کمال جودت معدنی بود کرم جسم نصف جان حکمت مخزن بذل و کم
 در دو عالم است بر عزم ترا یاور غلے نه زان به کجا همه هستی عزیز و محترم
 دعا گو در علی حیدر نورقان تعلق دار سابق استجارت رقم بنا بر تعمیر مسجد منهدم

کرده بود - چون مقدمه امر خیر به معیت یادداشت تعلقدار صاحب
 موصوف به نظر صدر تعلقدار صاحب سمت شمالی که غسوب به خاندان عا
 بوده اند و بجای منهدم الدین باسم محی الدین ستوده - رسیده -
 سرکه برابر و جوابش را بذیل مرتقوع اقلیمی که قانون مجاریه حال زیر
 تجویز نامش نهاده است کشیدند - دعا گو بعد عرصه در از باب تمهیکش
 باز کرد - جواب ناصواب از جناب اسم بے مسمی بطور معلی شرف تفاد
 یافت - که هر کس فکر خانه خود می دارد - این خانه خداست فکرش
 به صاحب خانه که حق جل و علی است خواهد بود - ما و شمار ادرین امر
 سترگ چو تعلق - از معائنه مضمون پده بر حرارت اسلامیات صاحب
 ممدوح تحسین با کرم و تاسف با خوردم که مسلمانان همین معنی دارند -
 قصه مختصر بعد زوال دولت صاحب ممدوح به صدر المہام مالگذار
 سرکار کے مشرک سند آن شده - جواب دغا نامه که ورود یافت بلسلاک
 نقاش معیت ہذا عنان مدد بجانب آن معدن سخاقت - امید دارم
 کہ گوهر مریدیت آرام -

محسن سبحان و محسن درویشان زید کریم بالا حسان -

اگرچه دعا منجز دعا است اما پذیرفته مجیب الیها - از سلف ضرب المثل مشهور است
که طعام خود پسندیده و لباس مردم پسندیده باید - برخلاف آن اکثر
مربان بده از زمان تلابد تنگ و تنگ در بر و شملک باشد که کج بر سر می کنند
نه از ثقا بیت خبری دارند و نه از نصیحت اثری - حالانکه آن عزیز را
روشنی چه در خورش و پوشش ازین ناچیز ملاحظه می نمایند عادت خود که
خو کرده او باشند محسور دنیا و الاخره است نمی گذارند - و ما
علی الرسول الابلخ - توفیق خیر رفیق باد -

رقعه - کریم الصفات شریف الهمت احسن الله بالغرت
و به مطلب می پردازم - صحبت نیک ثمره دارد اما باقی - و مجالست بد
طلاقی بخشد اما به تعجیل - حلاوت آن لذت خوش اسمی است و نتیجه این
بدرسمی - عمر و روز را اعتبار نیست که فکر امر و زبر فردا داشته آید
و اندیشه عاقبت بر غفلت گذاشته - اگرچه علامات نیک مردم
بسیار است و اوصاف صلی خارج از شمار -

اما مختصر که ازین شناسائی غنا صحبت صالحین و مومنین بدست آید

تحریر می شود۔ اولاً قول و فعل کسیکه مطابق شرع شریف است بدانی
 که ظاهرش لطیف است۔ ثانیاً اخلاق حمیده و عادات پسندیده
 بحکم تخلّق با خلاق الهی۔ ظاهراً باشد و دلش ظاهر باشد۔ ثالثاً ذکر
 دوام و توجه تام شامل حال و قال است پنداری که ذی نسبت و صفا
 حال است۔ پس مصاحبتش واجب شمار که به از طلا است بلکه خاک
 پایش کحل البصر دیده خویش ناکه به از اکسیر کیمیا است۔ اگر چنین
 صحبت که بیان کرده ایم بنیان از مصاحبت و مجالست مردمان مان
 خواه از علما باشند یا از مشائخ بر تابی۔ و به مطالعه کتب تفاسیر
 و احادیث و اقوال بزرگان قرون ثلاثه اشتغال داری۔

اگر زیاده ازین توفیق رفیق باشد مطالعه لمفوعات دوستان خدا
 مثل غنیة الطالبین و کیمیای سعادت و احیاء و خاتمه و غیره فرض
 شمار می۔ ^{ای اجابا العلم} الحمد لله علی ذالک ^{حق} نصیب کند و بمنزل مرام رساند
رقعه۔ مظهر کرم مصدر حمیم حفظکم الله تعالی۔ تقدیم مراسم
 اشتیاق کاشف مطلب و فاق است۔ خیریت مستدعیان عافیت
 ایشان همدوش سپاس یزدانست۔ در معامله دارالعمل بدترین

اعمال شیطانی رشوت شایست که خدا فراموشان غفلت اماده حتی بیشتر
قرار داده اند۔ اگر گذراوقات از اغذیه چرب و شیرین سازند
موجب مقررہ کافیت۔ فرضا اگر عذر کثرت عیال و اطفال پیش باشد
نان جو ارچہ بد است کہ مختل از عزت بہ کہ علوہ بذلت۔

رقعہ ۹۔ کثیر احسنات کثیر التیات حفظ اللہ تعالیٰ عن الآفات
شو تیکہ در دل می دارم غیر از تنہائے دیدار نیست و دعائیکہ مضر
ضمیر است ماورائی ترقی درجات ان احسن التیات عامی
در کار۔ مدعیان صورت پرست بہ لباس مشائخی بہ لاف
جد فروش و شی دعویٰ سلوک کہ می سازند کاذب اند عزیزان خوردن
برائے زبیتن و زبیتن برائے ذکر خالق ذوالمنن است نہ برائے
پرورش تن آسانی از بسیار خواریت و از بسیار خوارے
بسیار خواریت۔ کار سالک نیست کہ تن پروری کند۔

جیالتش برائے جان پروری است و جان پروری ہر مایہ سرور محی
ذکر ہستی لاکر ذکر نیست کہ بر ادائی دعویٰ زبانی دل بند و کھوسوہ شغوف در بند ملک از
مشاہدہ موجودات ہستی تخم غیرت پرستی ز فرغ دل نگارند قطعہ سلسلہ حیات مستعار است

بکار و دل بیار بودن کار اہل سلوک است و خلاف آن طریقہ صاحبان
شکوک زیادہ زیادہ است

رقعہ - سوادیدہ اخلاق و ادب و جریۃ اشفاق سلمہ الخلاق -

امر مسنون طریقہ ایست کہ در کافہ اسلام بہ لفظ سلام جاری است و ازان
خوشنودنی حضرت باری او را ادا می نماید و بعدہ اظہار مدعا - خیر طلب
نیر آگاہی است و بعد بیش سپاس رب العالمین ۵ حق پئے دیدار
تو امی مسکن طلاق دست ماقم و شتاقم و شتاقم و شتاق و عمریت
کہ از طاق ہجر تو شب و روز - بے طاقم و بی طاقم و بے طاق
خبر است کہ با وجود انقضا و مدت مدید قاصد و نامہ ناپدید - چہ در عالم
ہستی حرف دوستی ہمیں حسنی دارد کہ مطلبش یک قلم صرف مرفوع القلمی
بمنہ نشکر کہ قلم مضمر بنقار نہیں - قرار داد المر اسلہ نصف الموصلۃ
چہ کل تین ۵ - ست - نیر مشنی مضی آئینہ از یاد آور می دوران
یور نہ ہست و بہ فراموشی مسرور - زیادہ دعا -

نہ مضمر - شیخ بزم کرم - رزم ہم سلمہ اللہ الاکرم - لہذا بنجا
نہ مضمر ۵ انہر لیس جو ہر خدا ص است نسبت خلیفہ زادگان خالق



دولت خاص چه در دنیا و آخرت همین طریقۀ مناصب ابتدا از وعا
وانتهای بر مدعا - شکر صحیفۀ شریف که شرف نامۀ کیفیت است بکہ زبان
گذارم - جز آنکہ چند فقرات بہ صفت آن نگارم - نامہ نامی پیمپہ
تغویز دل ریمیدہ و کنادہ فستج یا لب دادہ بیاضش صبح فرحت سوادش
شام راحتہ نے نے بیاض آن دیدنیای کلیم اللہ و سواد آن سدید اسے
دل آگاہ - فاتحہ اش فاتح ابواب سرور - خاتمہ اش ماتم شاہ جہ
بود دیدہ را نور دل را سر زنجشید - مرتبہ بر زخم فراق نہاد - بار
بدرد اشتیاق داد - عمر کہ از اربعین گذشتہ با رخسار دست او
گشتہ - نفسی بیا دالھی نبرد اخت - و دے بہ پاس نفاس ساخت -
بجز آنکہ گرامنایہ عمر صرف داد و ستد معاصی گردید - وادفات غنیر
بہوا و جوس انجا مید - یک نظر جم چشم بدیدہ وادیدہ کشاد - و
یک نفس نیز سر بر زانو کے فکر نہ نہاد - یک ساعت محی سبات
خود نہ گشت - عمر ہمہ تن مصروف مناہی بہ امور روسیای گشت -
چون از خود خبرے نہ دارم بخدا شناسی چہ رسد - اکنون امیدوار
فضل حق بوسیلہ خلاصہ ہستی مابعد و ماسبق بودہ ام - و زنگ بدعا

از آینه دل زده پس به تک کتب علی نفسه الرحمت که رحمت را
 بر غضب سبقت است مترصد کرامت - و به جل المتین وسیلت
 شفیق الامت صلوات الله علیه الی یوم القیامت به تک شفاعت
 عنذ رب زبان اکثر نغمه خوانست ۵ یا رب تو کریمی در رسول تو کریم
 مدد تو که هستیم میان دو کریم و زیاده بخیر دعا و استیگیری توفیق الهی
 و در بودن از مناهای چه بزرگوار و -

رقعه شفیق لئیم محسن خلق بدک الله تعالی طریق التحیق -
 اشتیاق اشتیاق گو او و جذب قلبی را خدا آگاه - اظهارش منحصر وقت
 داشته حرف مطلب نگاشته می آید - رنگ عالم نیرنگ عجیباً عری
 است که راحت در ریخ و ریخ در راحت است - و در و در و در و - و
 در و در و در است - اعود با الله من سهو الفهم چه جا بود العجی است
 که همین حقیقت حال عالم سببی است - هر چند نزد اهل معارف که در آن
 باره تحقیق اندهستی و نیستی و نیستی و هستی است - اما اهل صورت
 را در شرب غفلت بهستی که فوغ البالی را با حاصل سرماییه دنیا تصویریده
 اند و در تخیل بقی عالم غیبی را در دیده - نظم قدر سخن من است از آن

کوازتن خود بدید جانرا ؛ جان گرچه ز جسم نیست ستور ؛ دیدن جان را
خلاف دستور ؛ پس دیدن تن که دید جان است ؛ تسلیم مراد خود همان
است ؛ او تعالی توفیق شناسائی خویش بشناخت خویش عطا کند
رقع ۳۱ - شمشیر اخلاق را جوهر صدف اشفاق را گوهر مجید انور سلسله الدرد
سلامی که مسنون بنی است علیه السلام و اله الاکرام - و دعائیکه مکنون
قلبی است و موظف صبح و شام از خالق انام است بجای آورد و دعا
می نگارد - بجزده عاصی مستوجب سپاس است و طالب عوائفی آن کریم
اگرچه از جسم دور ام اما با خلاص در حضور - از مدتی که مقصر مرفوع
القلبی است نه به غفلت فراہمی است - بل باعث عدم اعتماد و توق
مجاز نه مبادت دل بانیازا لا اعمال بالنیات و الحسنات است
احسن الاعمال است - که بے حصول حسن نیت بچپک عمل بکار نمی آید اگرچه
تأمین اللیل و صائم الدبر باشی و تنجہ انواع طاعات بزرگ حسنات
پاشی زیاده فضولیت -

ن ساعدت

رقع ۳۲ - خالص مختص خاص خالص زیاده شوقم - بدعائیکه جریات
مائل مدعا نگاری - بحد و شان سپاس طلبید عافیت آن خیر ساس

مکتوب بخت اسلوب بعبارت مرغوب مصحوب محمد یعقوب به نظر این خبر
نسوب موصول شد - مجابر جاوه که هستم هستم خلاف آن راه مخالفان
ایشان حافظ اوقات خود باشند که را لگان صرف بیکارے نہ گردد -
از اسکا که خلقت بنی آدم محض بیاس دم است نہ اصراف گران مایه
عمر بوج و ذم - توفیق از حق جویند نہ از بندہ مجبور مطلق -

رقعہ - بدایت خط مروت نہایت دائرہ فتوت سلمہ الرب العزت
سلامی کہ مسنون الاسلام است کاشت مابہ المرام - عافیت خیر خواه
خیر طلب آن خدا آگاه است - آئین محبت آئینہ ایست کہ ہر آئینہ از
عدم صفائی رنگِ سیان گیرد و بغار غفلت کہ در تہا پذیرد - خیر نظر
الانسان مرکب من الخطا، والنسیان - اگر معرف خطا باشد
مستوجب عطا - و نہ شر از نفسانیت چہا نمی بیند و دست مفلوج
گوہر نمی چیند - آئینہ را آئینہ و عقیقہ را زائینہ نباید پنداشت
دوقت را کہ در ولین حال می نامند غنیمت باید انگاشت کہ آب
رفته از جوہر عمر گزشتہ از جستجو بہت نمی آید - دل قرین دامن
دیدہ ہمدوشش نبیش باد -

رقعہ ۱۶ - آب صفات آب و فاسلہ اللہ تعالیٰ - اشتیاق مشاق
 لقا افزون از تمنائے نعیم دار البقا است - شرش موقوف و قش ہشتہ
 بعد از سلام ساطر ما بہ المرام میشود - نامہ را یافتم - مطلبش دریافتم -
 نوع بنی نوع انسان چہا قسم است - اولے کا لانعام کہ ماورائی خورد
 و خوابیدن و بمرافقت و ملائیت جو شیدین فکرے دیگر ندارد - ثانی کہ
 مخلوق بر جوہر درندگانیست ^{افلاک} مادون غضب و اذیت رسانی تخم
 اندیشہ دیگر نگارد - ثالث کہ تخلیقش بر صفت شیطانیست -
 بغض و حسد کینہ و سخوت مکر و فریب فتنہ و افترا بخل و طمع حرص ہوا
 فقر خود ستائی عجب خود نمائی پیرایہ خود ساختہ و علم کمال خویش
 بہ بہین اوصاف ذمیمہ افراختہ - نفوذ بائد منہا - رابع کہ خلقت
 از پیرایہ جوہر ملکی آراستہ و بصفت محتشمان ملکوت پیراستہ -
 جمیع اختیار و برابر خواہ بدرجہ اعلیٰ باشند یا ادنیٰ بہ بہین قسم اند -
 عاقبت اندیش بمصدق مصع - حشر انسان بصورت
 اعمال - از فرقہ اولے تا فرقہ ثالث بصورت سباعی و بیہمی
 و بہ شکل شیاطین راندہ دائمی - بحکم فحذوہ و غلوہ و غم الحجیم

صلوہ۔ بہ سلسلی سلاسل سبعون ذراعاً داخل سیر شوند۔ و بارشاد
 قلوبہا خالدین دأتما اسیر۔ مقام جنت الماویے کہ ماویے
 فرقة رابعہ است بر طبق مدارج بہ معارج خواہند رسید۔ الحمد للہ علیٰ
 خدا نصیب کناد۔

رقعہ۔ عزیزان زبان عزیز پائیز سلمہ اللہ العزیز۔ و عاکنون کہ
 عبارت از سلام است باعث تحریر ما بہ المرام۔ از انجا کہ اطلاق
 بنی آدم بچووان مطلق است نسبت روح حیوانی کہ مقامش مضغہ
 قلبیہ است۔ و منجملہ آن انسان کامل کہ بودہ اند بہ مصاحبت روح انسانی
 کہ مسکنش باغ است۔ پس غسوبان روح حیوانی با طاعت نفس مار
 می خورند برای فریبی و طاقت۔ و می پوشند برای نمائش و عزت
 می خسند برای استراحت کہ ایشان کالالغام اند۔ و منتیان روح
 انسانی با تبعاع عقل کامل می خورند برای قوت طاعت۔ و می پوشند
 برای ستر عورت و می خسند بہ نظر لذت و رویت۔ چنانچہ حضرت اوحید
 کرمانی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ میفرماید شعر اوحیدی شصت سال سختی
 بیشبی روی نیک سختی دیدہ عزیزا اگر طریقہ خاصان ممکن نیست

طریقه مومنین بس غنیمت است۔ اعنی لحاظ پنج بنائے اسلام کہ مراد
 از شہادتین و حج و زکوٰۃ و صلوٰۃ و صیام است ملحوظ خاطر دارند کہ
 تارکش ناریت و حافظش مرحوم باری۔ زیادہ توفیق عمل خیر رفیق با
 رقعہ ۱۸۔ عزیز پر تیز مقبول گاہ حضرت عزیز سلک اللہ العزیز
 و عالمیہ مدعاست۔ و در سپاس گزاری حضرت باری بابت دعا
 خیریت ایشان جاریست۔ مضمون مکتوب آن بدل محبوب ہر چند مرغوب
 اما قالب شکایت ایشان از جادہ درویشان مقلوب۔ چنانچہ بیضا فیض
 ربانی حضرت خواجہ نظام الدین اولیاء محبوب آلہ بدوانی قدس سرہ
 شخصہ شامی خود را یک روپیہ یومیہ عطای فرمود چون بہ تنبیہ جانب
 بہ کمال فی پرداخت حضرت تقدس نشان یومیہ آن مسدود ساخت۔
 وقتے طلب نمود۔ فرمود کہ تو عطاءئی خود را خطا اندیشیدی۔ خطا نہ
 بر عطاءئے ما کشیدی۔ این داد و ستد است نہ میراث اب و جد۔
 پس کس اہمین بس۔ ناکس را صد پیش و پس۔ نور حق کہ مراد
 از فطرت کامل است حاصل باد۔
 رقعہ ۱۹۔ سالک سالک شریعت۔ ناج منہج طریقت۔ زید و غلام

لذت نمائے ہم بزمی و ہیکلانی و گلگشت ریاض ہمدوشی و ہنجر امی یادی
 آپکہ زمان دل لب حسرت گرجوشی نمی مکہ - قطرہ شبنم سرشک رنگین
 بردامن ریحان ریش و گریبان نمی چکد - حسرتانہ بر زبان می آریم شعر
 باغبان بھر خد اگلہ ستہ پیش من میار بہ مجمع یاران رنگین یاد می آید مرا
 تانے شاعر این معصیت اشعار کہ می نمایند ورنیم و ہم بہ شعر بر مجبور -
 تا بہ نظر ناقہ دانی معاصرین و بے جوہری مصاحبین بغزل گوئی
 سر رخ را و اجم - دشمن نویسی را بر موی القلمی سپردہ - چون از پاس
 خاطر عجب حسن نیم غریب کہ یاد آید اتمام سستی دگر چہ بے صدفہ سرائی و
 آشفته کھائی - - - شعر مرد با بد کہ گیر اندر گوش و در نشست ایندزدیوا
 شعر

یہ چہ شد تو بہ نیست نمی کنی	تو چشم من ز اشک ندامت نمی کنی
صفا پس حیرت نیست نمی کنی	کہ ہی تہ و برگش رویت نمی کنی
عمر و راجگان بہ من و نہ کنی	اندوختہ نگاہ کب حادث نمی کنی
اقوال بکھن و فصل تو کس آزار	با و صفت عقل ترک جہالت نمی کنی
ہنر کی چیت خواہ بہ نصرت باہر رہنا	مست بہت پیش رو بہ ہدایت نمی کنی

حسرت خوری بجاالتامضاق انزباق
مقصود عاشقان بدو عالم که وی است
اگر شکر تندرستی و فرصت نمی کنی
با وصف چشم خواهش رویت نمی کنی
میکنی هر آنچه خواهش مولائی تو برانست
اگر فکر و ذکر و خلوت طاعت نمی کنی
تسلیم چون خلیفه خلاق اکبر می
صد حیف پاس عزت خلافت نمی کنی

رقعه ۲۰ - گوهر دریغ نجابت - اختر برج شرافت - سلامت - نتیجه
حسن نیات در عرصه کائنات غیر از این نیست که معامله قلب سلیم ز عظیم عالم
راست و خیر خواهی مخلوق خدا چه بر روی و چه در تقابلی که دست دارد -
حتی که از اهل عباد و نیز بجن سلوک پیش و به جمع امور چه در غیب و
حضور غایت اندیش باشد - نیت نیکو را عملی است که گاهی مرکب
قصود آزار دلی نشود که عفو ش از تو به حاصل نیت سبب آنکه حق
عباد است نه حق رب العباد - توفیق ازل شریک عمل بد -

رقعه ۲۱ من مخطوم

معدن خیر و مخزن برکات
ساقی و در بزم آنکس
مصدف بیغش و خیر و سعادت
سر خوش و نوحه م
وجه شکر و دل که
نیز به سعادت و مبارک و نفع

بعد تقدیم رسم تسلیمات	می کنم عرض مایه احکامات
بنده همدوشش خیر و عافیت است	طالب خیر آن کرم صفت است
ز منزل برب آدم اکنون	بر سر مطلب آدم اکنون
غرض انسان عارف کامل	نه هند سوئے ماسوا الله دل
لذت ذکر حق کس یابد	کز سوا الله روستی خود تابد
یا دحق را حقیقتی خاص است	حاصلش مخلص از اخلاص است
ذکر حق ای خجسته پی اولی است	یاد مولای جمله شئی اولی است
هر که او محو ذکر ہو گردید	او می او جمله رفت و او گردید
بس زیاده زیاده گویند است	عمل خیر مدعای دعا است

رقعه ۲۲ نظم

به تحریر حرف غم امی نور دیده	قلم هست مرغان دات است دیده
بصحرای وحشت دویده دویده	ز دست خونم گریان دریده
ز باغ تنم طائر جان پریده	غزال دل از کوه پہلو مریده
بیای دلخار مرغان خیسده	جگر شد ز شمشیر ابرو بریده
ز لب اشک گلگون ز دیده چشیده	که مرجان بهر تار دامن کشیده

به عشق تو راحت به هجر تو رست دل و دیده تسلیم گاه می ندیده
از آن باز که بنده بی نیاز از آن سرمایه ناز افتاده راه دور و دراز است
باب وحشت بر رو خاطر باز و جگر مضطرب از مفارقت آن خورشید نظر
شام و سحر لبوز و گداز است - حال سیر سبکی چه بعرض آرم که طاقت
بیان ندارم -

شعر

برد عا ختم میکنم مکتوب باد عمرت در ازای محبوب -

رقعه ۲۳ - رباعی

من چه خصیت میشوم جان خصیت از می شود تن جانم الوداع و جانم از تن می شود
می دیکه سه جانان هر دو جانب لذتی هر که محسن بشود البسته محسن می شود
بخدایت سپردم حافظ حقیقی نگهبانت باد - و عیش دوامی نصیب دل
و جانست - اکنون که پا بر کام نعل در آتش ام - و جان به کامش -
دل را حالت سیمایی نصیب است - و جان را بدر قبه بے تابی -
قطعه

بدل فکارت نگار اگر گناه حجت است مرهم زخم جدائی تیره محبوب رقتست
انشاء الله تعالی می فرسبم هفته دار قاصد پیغام غم باره اگر منظور است

دولت حنت روز افزون باد -

رقعه ۲۲ - جنابی الطاف مآبی - زید مجدکم قطع

به تقدیم رسم سلام علیک به گزارش گرد عاے دلم
اگرچه سزاوارت حسین نیست به سخنهای تطویل لا طائل
ولیکن بغیر اے شوق جناب به تحریر تصنیف خود ما علم
روزن ما نثار مجوسین المختص به فارغ از من دعا گو مرهم طلب داشتند
حالانکه دل عارضه نه نکاشته - قیاس بستم دانستم که گل جوانی در باغ
زندگانی شگفته است که زین جیاحرف مدعانه گفته - مرهم فرستادم
وداد مر کو ز دادم - رباعی

ای زخمی شتر مرهم این است به بسیار همین دکم هم این است
بنا هم بعیش و کامرانی به فارغ منشین که موسم این است
یازد رم که صبحی بودیام خیال منشی بودم یگویی - غزل در مدح
معراج کونین بجا کوشه نبی سرین نور العینین سبتین کریمین شریفین
عبد بے بشر قین المغربین صاب اما غوث الاظلم مطلوب بانی
محبوب سببی فی قدرت شریف عبد القادر جیلانی رضی الله عنه از قود افعول

آمدہ بزبانِ مستلم می آید۔ - غزل

ای قطبِ دو عالم توئی غوثِ اقلین و اولادِ حسن ابنِ علی آلِ حسین
از نسبتِ سبطِ حسین نجیبِ الطرفینی و از نسلِ شریفین شریفِ السبب
لختِ بکرِ فاطمہ جانِ اسد اللہ و نور البصر غرور و کن بد و خوشی
آنی کہ تہ عرشِ معلّٰی شبِ معراج و ہمدوشِ کائناتِ پائی بنی امیر
دانکہ بہ کونینِ بہائے شرفِ را و چون دُرِّ انامیہ در رخِ حسنینی
نازتِ ہم حکم است و نیازتِ حکمت و ہم طالبِ مطلوبِ قدابی شک و شبہ
تسلیمِ گم گشت ای شہِ جیلان و تو بادشہِ مملکتِ عونی و عیسیٰ -

ہر چند را اوایل بہ تحریرِ غزلیات و رباعیات فارسی مایل بود۔
اما از چندے بغزل گوئی زبانِ ہندی سخن بندہ اختہ یہ کار و۔
از ان جا کہ بر طریقہ شعرائے مجاز غزل گوئی صرف ہنر اگوی است۔
نوی طبیعت را از لایسے فکرش ہر برد۔ اکنون تر و دشمن ہے
مفسدین در و توحید بچون دامناہ را بخردن نبود۔ ست۔ جہا
بپاسِ خاطرے سرزند شاذ و بے استاذات۔ چنا کہ در ایام
سابق حیدر تصنیف حضورِ ستانِ تسلیم رباعی کہ بیا۔ سید ہر و

رباع

خامه می آرم و هدیتا می نگارم -
 خورم چمنی که دل بپوشنم بند و شبنم که در برابر دریم بند و
 تیرش هدف حضور بند که کس سر را چو کان به سینه در خم بند و
 غرض همچنان سخنان بلباس غزلیات و رباعیات و مثنویات
 و غیره بسیار است تحریرش آدفرنای دیگری باید و طوایر
 را می شاید -

شعر

بر ما ختم دعا کردم ایما به زبان و دولت دعا کردم
 رقع ۲۵ - رونق بزم کرم - زورق بجزیم - سلمه الله الاکرم
 رسم سنون خلاصه کاف و نون - ملتزم الشهود و مایه المدعاست -
 نزل مجاری احوال بر منیج استقامت واقع و کوکبه عز و اقبال
 زلف رقی سعادت لایع باد - رباع -

تا که حرف نا بجائی میم است و نگفت ده مغز نظر تسلیم است
 که به معاهده هر فقره آن و و الله به شائقان همه تعلیم است
 ای که شیکه بت مسامت زمانه بحق آن شفیق یگانه آنی قیاس
 است که دستیری قلم شکسته و امداد و اوت لبسته کونست

و بادورشت - اگر بمصدق - الد عارفی الغیب اسع الاجابت
 مستجاب محیب الدعوات گردد چه عجب که تنائی لا تعد فرشت ترد
 نورود - ان الله قریب مجیب واقعه روشن الد وله بلفظ ناگاه
 حیرته افزود - اما قول فیصل یقینی درجه تعمیفه نمود که عالم اسباب
 مسبب تجدد امثال است - و ما مور تغییر احوال - بهر چند ایضا
 و عدد عزم بلده انرا بدور است شش ماهه و انفعه لابدی
 غمان غرمت گذاشت - ان الله المجیب وقت هم فریب است
 که بر جناح استعجال قطره روزی ششم - بهرین عزم ایشان در ماه و این
 بجانب مکان است مبارکه بهر دور - امر جوت به علت ضرورت که
 کار باد پیش است - و تکامل باعث افروز ایش - رباعی
 ای دست بدامان ضعیف طبع آنی در مسکت مقصد خود بستان
 روزیکه بکمال تو شود فصل کسی که کز نیل مطالب چه عجب و عجیب
 حالات از موهبات تصرفه معبره و اوقات با سباب جمعیت مقصود
 قطع رهاش - می در باب مطالب و وی با گیت
 قبله اصحاب تائب و اگر روی وی تو نیارم که برم و امید اگر

از تو دارم بکده دارم - رسم سنون ادا می سازم - و به تحریرید عامی
 پردازم - دعا گوئی بچشور دعا نامه خیر مسطور شعر استجارت
 تعمیر خانه خدا حقیقت حال بے التفاتی صدر تعلقداران دوازده فابری
 مجاریه حکیه جات مالیه به ملاحظه باز غه عالیه گزرا نیده بود - بر آن ارشاد
 و فابنیا و مبضونیکه از ضلع حقیقت حال طلبا نیده آید تشفی دعا گو نمود - اما
 اے الان دعا گوئی مضطر منتظر و هوا خوا هفتطر مضطر - اگر بمصدق آنکه شعر
 چه خوش باشد که از فضل آله پادشاه رارسد منشور شاهیه
 از جواب دعا نامه مستمند سر بلند خواهند فرمود خالی از مرا خم خوانند
 و عاری از مراعات کریمانه نیست و سخا بد بود - و هم به ابراز صدق
 التماس طلبی مثل سبب خیر اساس از ضلع هذا ضرور - آئیده بر چه
 منظور - از آنجا که اجازت اجرای همچو امور خیر معهود باعث نیکنامی
 دنیا - و جزا کلامی عقیسی ست خوشنودی خدای خانه که خانه خداست
 ماست حق سبحانه تعالی او بیا و دولت عالیه رار و زبرد و ز دولتها
 و سعادت سعادت سعاد و با و به محمد و آله الامجاد علیه علیهم السلام
 ای زیم التماس و محصر جمع این دعا از سن از جمله جهان آمین باد

رقعه ۲۷

و دوحه حقیقه صفائیه شجره وفا کریم درویشان حمیم متوسلان
 سلمکم الله تعالی ایمان - تقدیم مراسم سنون اشرف الکائنات علیکم
 والصلوة و دعائی دستیاری دولت پاینده و تمنائی پاداری
 شوکت زمینده باعث تحریر مدعا که بهین کار پاست می گردد و سبب
 تسطیر تمنا که مقصود دین و دنیا است می شود - با صفائی شبهه و صاف
 حمیده و استماع آواز اخلاق پسندیده مردم دیده نادیده
 بیدار و ادیان عین الکمال دیده دل دیده به مصداق فرد فراد
 فرویت حضرت لا شریک له فلا اعلم اسمی ^{ای اسم منصفی است} استثنی علی الزمان
 محالاً ^{که کسی را} ان بر می فی الحیوة طلعت حریر ^{ای تنهائی} تنهائی ^{که کسی را} که کسی را
 دل من رتن من مضطربا کمال آمد ^{پس} دیدار تو دیدار بزدی بنمای
 گرایا زین اشتیاق مالا یطاق می کشاید که شاید روحم در کتم وحدت
 تبادی رسم اعتناق پرداخت است - که حالیا به حسرت گرم جوشی
 تگاور همان اندیشه را مطلق العنان ساخته - از آنجا که هر زمانه
 را مکانی است و هر مکانی را زمانی - چو شراقلی را شخص ملاقات

داشته حرف مطلب نگاشته می آید - که مبلغ شصت روپیه
 وجه سالانه تعلقه گجول از حین اجرا گشته تا سال گزشته بدستور
 مستمر سرآمد اما درین سال عهده داران حال بحسن التعلیل زبان نعم
 نه گشادند بل بدامن سوال نقد جواب نهادند - خیر بکرم انجیر فیما وقع
 سکوت اولی دانستم و همین رضائی مولی - اگر آن کرم فرما کرم
 فرمایند خالی از مزاحم مثانه نخواهد بود - چون دایم بشیر طلبی آماده
 زبان بدعا گوئی گشاده حرف دعا است که مجرب الدعا بدعا رسانا

رقعه ۲۸ نظم

ای باد و کش سرور دلها : وی مستی تصور دلها
 ای پردگئی تصور دلها : وی سستی نذر دلها
 ای راحت جان حق تلاشان : وی آفت شان بد معاشان
 دامن نگاہیت از معانی : گلزار بهار کامران
 انصاف تو وقت کامرانی : یکسان با قاضی و ادا نه
 محرت همه مهربان اخیر : قهرت همه تیرمان اشترار
 رویت همه روی بهتری ما : خوبت همه خوشی بهتری ما

دستور معطمان آفاق : خوش صورت خوش دل خوش اخلاق
 شهرزاده و هم فقیر زاده : با بخت جوان و پیر زاده :
 وصف تو که خارج از بیان است : پس جان زبان زبان جان است
 خواهم که کنم بنجم توصیف : در شر و چار حمله تالیف
 هر چند بد عا و رام اما بد عا در حضور - از اینجا که سبب کائنات
 عالم اسباب جهات را منخر رواج و مقید مایحکج نموده است
 بے آنکه استعانت کند و یا اعانت چار و نه بوده - لهذا مقاصد
 اظہار مقاصد و مخالف ابراز مطالب می شود که ما قبل چند ماه
 تخم سالانه دعا گو مقصد و تعلقه گجویل از نزد تعلقه را اول فسلع
 ایلگندل به حکمیه انجو میر تابل ازل رسیده است تا الی الان
 از صواب دید آن سر در نیم پر چشم امید ازین سرمه روشن که اگر
 روانه صدر شده است اولی ثم اولی ورنه توقع واثق از نوازش
 والا - زیاده زیاده و صفحہ مرام از سواد کلام ساده -

رقعہ ۲۹ - ای ز رویت روئی راحت پیش ما : و
 ز لطفت نوش آمدنیش ما : زان نگاہی که نوازشش میکنی :

از زلفی شد بدل تشویش ما؛ صورتِ قال معنی حال است و معنی
 حال صورتِ قال - طاعنانِ قال را قال اهل حال جواب می دهد -
 سه حال می آید بیک دیوانگی؛ قال را باید دو صد فرزانگی
 عزیز را قال و حال لازم و ملزوم است هر دو درست باید نه هست
 در هر دو اتفاق باید نه اتفاق - در خبر است که علامت منافق سه باشد
 اِذَا اَمِنَ خَانَ وَاِذَا وُعِدَ خَلَفَ - وَاِذَا حَدَّثَ كَذَبَ هر کرا
 تو نیست از دل را مهربان باشد از صحبت منافقان دور تر باشد -
 که این المنافقین فی درک الاسفل - فرمان خدای عز و جل است
 شایسته عمل در فعل باد -

رقعه ۳ - سه بد کا دل به تهید و عا؛ از زلفی حیات و جا بهت است
 ای زلفی حسن و حسن لطف تو؛ دید در نور است دل راحت است
 را مانجید مدعاست و مدعا؛ سخن خیر لب کثا - حالات تنگ نظر
 و در روی تعلّق در ضلع میدک نسبت معنی و معک که مرقوم است
 معلوم است که ما دشمن خلقی است و از ان مصروف بد خلقی -
 مصدق است که نمر و میخ اینین در سنگ سیرت جلی را علاج نیست

والتیام خیر و شر را روا ہے۔ برین حال کلامی از اہل حال سنجیال
 آمد حسب حال آن مستوجب نکبت و نکال۔ کہ روزی خیر آموزی
 پیش بزرگی رفت و دامن سوال گرفت کہ در سرمایہ زندگی بشیر و خیر
 کہ دیگر از ان بہتر نباشد چہ باشد۔ فرمود کہ عقل باورزا و گفت اگر نباشد
 فرمود مصاحبت دانشمندان خیر نہا و گفت اگر نباشد فرمود سکوت
 بلافا و گفت اگر نباشد فرمود موت از جانب رب العباد۔ بلا خلا
 صاف صاف میگویم کہ دویم اخس از ہر سہ جوہر اقدس مفسدان
 مستحق جوہر رابع کہ بذاتش کافی و بس۔ مخلصا حاکم وقت را
 می باید کہ بخطہ ماتحت حکومت خویش چہ از رعایا و برائیا و ہم غریب
 و رویش بخوش اخلاقی و نیک کرداری و دل ہی دلدار می انصاف
 پیشگی و پیش اندیشگی و لیت بیانی و کشادہ پیشانی و فریاد رسی نیک
 نفسی پیش آید و بہ غور و تامل بہ معاملہ و غرم و جہرت بہ مجادلہ و قول
 پروری و رعیت نوازی و بے غرضی و بے آزاری و اداری و رعیت
 و پرورش محتاجان و اجرائے معمولات قدیم و لحاظ تخصیص و تقسیم
 و بلند جوصلگی و فرزانی و مروت و مردانگی و خدمت الطاف و درایت

و انصاف و یکرنگی ظاهر و باطن و شناسائی متدین و خائن و اکرام
 اصفیاء و پیش لطفی از اخطاف - و دوری از ازایاف و سعی
 ای ادلا و صانع هر کدام
 باستعطاف عاقبت اندیش باشد - خصوصاً از اهل عزت بر عایت
 و پرداخت و اشتفاق و نواخت و تحذیب و تحجیب به لیسنت کلام
 و صنایع کامی و وفاداری و نیک شعاری عمل آرا بودن واجب شمارد
 که باعث نیکنامی و ستود و انجامی است - اگر چه به حکومت سرستی
 شراب و آتش می دارد اما صاحبان ظرف کامل را بدینست که معاطله
 و را بحجرت نظر دیده عبرت افزاست - حاکمی که بر حکومت دور و زه مغرور
 شده دماغ حکم رانی دارد و از وار و گیر حکم الحاکمین تنجم اندیشه و مضرعه
 دل جفا پیشه نکارد - یوم الوعد آنچه که ریختن خواهد دید حاکمان وقت
 را لازم و متختم است که همچو دویم تعاهد از معذور العقل والا و را که
 مجهول التیروز به باک حسد پیشه و کینه اندیشه تنگ ظرف سبک حرف
 همدوش او باش محاسن تراش افرا پر داز سنگ انداز سخت
 گیر و سبک خیز زخم زن و نمک ریز بلایت کیش و سعادت اندیش
 به قساوت و فساد و سخت و اعتدال نماید پرداخت که مادر است

سوره الاسمی و بدرسمی در دوار العمل دنیا و بدون بد انجائی و بے کائی
 بدار انجیزاد عقیقی چه حاصل خواهد شد - حالانکه به عبادت در ضیعت
 کوشند و بذر و فکر جویشند - **س** چنانچه در گذشتن شرط نیست
 به اگر چه طاعت آید جز گنه نیست به با سرف انکه گفتارش بلند است
 اگر چه در فشانند ناپسند است به عیب پوشی عذر نیوشی جو شیر شیرا صالت
 است همچو دویم تعلقدار را که از صورت و سیرت عکس الصائمیان است
 کجا نصیب - **خیر** فکر کبر پس بقدر محبت است به حق تعالی توفیق
 خیر دهد - **رقعه ۳۱** - نواب صاحب کھف الفقراء ملا ذالضر باطل
 قدر کم و ضاعف اجر کم تسلیم که مسنون است بواسطت دعا خیر مشحون
 باعث گزارش مضمون جزا مقرون - از انجا که کتون حقیقی بعد طی مراحل
 ظهور مخلوق به خلقت نبی نوع انسان بکمال یوم هونی شان قلم قدرت
 بر صفحه کثرت به حکمت بے علت جاری ساخت - هر فرد بشر به تمیز
 خیر و شر بار ائش بساط تشریه پرداخت پس انجام مقتضی آغاز است
 و آغاز محتاج انجام فلحذا اپیک خامه خام سالک جاده مابہ المرام است
 به انجام ماموری نواب و چید منور خان صاحب بر تعلقداری ضلع میک

و عا نامه خیر مسلک برادر استجارت تعمیر مسجد گزرا مید نواب موصوف
 نظر بر کار خیر فرد بر او روش معیت رود بکار به محکم صدر تعلقدار روانه
 فرمودند صدر موصوف که فی الحال موقوف اند به کمال حرارت است
 و پاس اهل اسلام داخل دفتر کردند و بجواب تحریر دعا گو که محتوی
 است تقارب تعویق آن بودند از شناسنامه صدور فرمود که در تکلیف
 است اینخانه خداست صاحب خانه فکر خانه خود خواهد ساخت - دعا گو فرمود
 گردید که جواب غافلان باشد خموشی : اما محبی محمد اسماعیل همانک خرقه قدیم
 سرکار با گهی حال ملتئم این بے کار تصحیح شدند که در صورت ابلاغ
 و عا نامه ثانی به مصلحت آن مورد مواهب یزدانی تحریک اجرائیش به علی که
 به غشش غلی باشد ساخته آید و به بعیش پرداخته - چون دعا گو نسبت
 و مراد تعزل و تبدل صدر متبدل مشروط العمل بود تکلیف خدمت
 گزاره نمود اما بجواب استصلاح محرره بالا پرداخت که مالیت
 اقسام مطاویه فرد بر آورد آن نیست که از سعی ما و شما به تکلیف اهل اسلام
 الله نه گردد و بجواب آمد که زبان آن بلند همت باین ارشاد جبروت
 خرمه که اگر خدا خواهد مقدور من کمر همت ازین کم نخواهد بست - دعا گو

ازین نوید چیزا وید برکسی سر و نشست دست دعا بلند ساخت و
 مصلحت خاص پسندید درین خصوص تمنائی است که ارشاد از ان خیر
 بنیاد بوقوع نیامده بود که جناب حبیب الدعا حاجت این بے مدعا دانمود
 اعنی به فحوائی مراد داد و دعا گو داد نوید تبدل صدر واجب التعزّل
 بساعت رسیدل درسم و جسم در جامه بالید علم غزیت بجانیت ^{جد ابا}
 افراخت و به مکان شفقی سید عبد الرزاق صاحب معتمد جناب المہام ^{کام}
 طرح اقامت انداخت کہ ہوائی بیرون بلده فی الجملہ مقتضی مزاج است
 و اشتاق صاحب موصوف کتفی مایحتاج - بحسب مشیت ملک العلام
 تا معاودت مدار المہام عزم قیام مصمم است کہ تہیہ تحرکیہ استیجار
 تعمیر مسجد ہم - امید وارم کہ بعد مراجعت مدار المہام سرکار عالی
 وساطت مساعی آن مہبط مراحیم لایزالی بحصول اجازت تعمیر
 خانہ خدا کہ بخدا سوائی تمنائی کارخانہ خدا کارے از حوائج
 بشری در پیش ندارم مشکور عباد و ماجر رب العباد باد - ۵
 عمرت دراز باد برنگ مراد ما کہ حق کشند دست بیوم القناد ہم
 زیادہ زیادہ -

رقعه ۳۲ - مروت نهادن و قوت نژاد سلیمه الله انجواد - مدعا
 بذریعہ نائمہ و عایرہ تا بعد و شش مردم چشم گرامی گردد و چشم
 دیدہ حق پسندیدہ سامی - درین خصوص مشفق مکارم مخصوص اغیب
 سیرالی الله مجی محسنی حسن بن عبد الله و فقہ الله اتعالی ناظر ابو جبر
 بحسن ماموری بامراد بر عہدہ تعلق دارمی ضلع گلشن آباد بہ فحوائس
 آرزوئی اہل و داد و فروکش اکثرت مصدر عدل و داد گردیدند چون
 جامع المتفرقین کہ تنائی دیرین بر آوردہ موزونی شوق التماس
 برہنونی دل اشتاق قصیدہ پر اشتیاق بقلم آوردہ بر آ
 ملاحظہ کہ واجب اللغات و مربوط الالفاظ است بہ تسلیم مادی
 محمدی استحسانا متوقع جواب و اصلاح الالاباب است

قصیدہ

گشت اقدام تو چون شہرت آمد آمد : رنگ گل گشت لعل از روش غنچہ و شمی
 شردہ آمدنت چون بہاعت آمد : شد لعل تازہ ز ترشیغ بہاشت رود
 انقلابی ز قد و دست چو بانواد قناد : دلم از ضعف تحریر شدہ مایل بغشی
 شیشہ فرحت دل خورد شد از سنگ لال : زان چنان آمدہ در سر خوشی بادہ کشی

۱۲
 ملاحظہ این قصیدہ در دستخط است

دید چون لذت حیرت سبب کما بهش جان به دل من گفت کجائی که درین کشمشی
 بخوشی تهنتیم داد و مبارک بادم به کاد آن یه خوشوقتی و شادی و خوشی
 فایز منزل مقصد شده بر طبق مراد به جرعه آب حیاتی که از آن در عطشی
 لله الحمد حسن جاء بوجه حسن به اشکر الله من الفرج غداة وعشی
 تحفه بهتیت از جانب تسلیم این است به شکش باد به پیشیت بدل مفتشی
 بعد تحریر قصیده دل لذت چشیده از مخزن معنوی مر واریه
 مشنومی بد امان زبان ریخت و بکلوریزی مصاف تحریر بش فارس
 بیان عنان خامه گسیخت به هدیتا که حواله قرطاس داده شد
 بخد مت فرستاده شد که تنحالذت دارم چه دارم
 خوش آن نعمت که لذت بخش یاد اوست به بذات آن محسوس
 مستحسنم چه عرضه دهم -

مشنومی

جزا که اسد خوش آمدی بامراد به همیشه دلت با خدا شاد باد
 چه گویم که از بد و تغیر تو به به لطف خوش اخلاق آئینر تو
 ثنائی تو اوصاف تو شکر تو به وفائی تو احسان تو فکر تو -

سحر نیت در روز بانم که نیت و شبی نیت همدوش جانم که نیت
 تو هستی به فضل شه ذوالمنن و بصورت حسن هم بسیرت حسن
 به معنی و صورت که بس حسن و بخلق و غل نیز مستحسنی
 رعایا بر ایاشده شادمان و کثا و نذر شکر خالق زبان
 که یارب بر رحمت نظر کرده - و که این سایه بر ما به گسترده
 دعایمانند لیل و نهار و خدایا تو این سایه پابندوار
 دعایم که باد این دعا مستجاب و پورداست از خالق مستطاب
 بحمد الله شد نامه ختم از دعا و همین است تسلیم را مدعا -
 رقعہ (۳۳) رباعی

به خدا قصه مختصر سازید و بر پریشانیم نظر سازید
 از پی ماهوار یومیہ ام و هر چه سازید زودتر سازید
 عرصه پنج ماه است که بعدم همدست مواجب روزینه حال
 گزرا و قات روزینه و شبینه تباہ - حتی که از اجناسی که
 به عمر خود نخورده بودیم خوردیم - به صورت بکلم ضرورت و قات
 شب روزی بسر بردیم و شکر رب الکریم بجا آوردیم - عالم معاش

که موضوع استمعاش و تلاش است نمی گذارد که حرف مدعا بر زبان جاری
 حالانکه اگر سوال اشد واقع است لکن عوی استخفافش و ارفع -
 پس دیده تمنا کجول مدعا و دل مدعا مامول عطا که در سال حال مطابق
 وصول پنجبال عوض پو میس این شکسته بال بجال باشد که سال گزاشته
 است و دوره پریشانی - بنده بهوس آگنده در سال آینده نصف
 ازان گیرنده و نصف به سرکار دهنده خواهیم ماند و دامن خجاهش
 زیاده ازین نیایش خارج ازین گذارشش که ببل جان باشد
 خفت و کاهش است تو انم افتانند تار و عطا سرکار گرد و گذاردن
 این پریشان کار سال حال سخت تر از گذشته سال است و علاوه
 از تقاضای قرضخواهان محافظت عزت محال - هر چند بنظر زمانه
 چند در چند گذارش مندم اما آن محسن این محسن بطریق حسن
 که بخلاف ضابطه سرکار مروت این محض بیکار بار خاطر آن انصاف
 شعار نباشد تجویز فرمایند - تا ممنون نوال باشم نه مرمون انفعال
 رقعہ (۳۱) سلامی علیک و قلبی لدیک و صحیفه کامی نام
 نامی سطره تخم ماه روان بوصول خود سرور در زمان است و مفارقت

منزل مرسله النصف الموصله بل موصله کامله شناخت جامع التفریق
روزے آرد کہ بر غبار مفارقت آب مع اصلت بار و زیاده چه گزارش
دارد و بہ نگارش آرد **رسد** آرزو دارم کہ بنیم روی دوست
یار سانم خویش را در کوی دوست و اگر خدا خواهد مراد آید بدست
ز انکہ صرف انتظارم سوی دوست —

رقعہ (۳۵) عزیز لائق متفاد التحیق طالب مطالب طرق معرب
راغب مآرب رب و مرب مشتاق مقاصد لطیف عبد الحفیظ
مرتضی شریف حرکم اسد نقائے بہ نیاب الملیف - تسلیم سرای تسلیم تقدیم
مراسم سنن حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم کریم حبیب وف و حسیم
مرکز دائرہ حادث و قدیم علیہ وآلہ التحیہ و التسلیم بعد علم العلیم
الے یوم التقسیم بین الجحیم و النعیم باعث ابراز مطالب خیریم
دانستہ را بقلم و نہ دانستہ را بعدم می آرد - وصول استفتاء
مرسلہ بشری ساخت - ظلم صفار قم تحریر جواب بر طریق مذہب
الوالاہاب کہ زبدۂ اعمال طریقہ سنت و کتاب اند مختصر از انجا
کہ فقیر سپیر و مذہب اہل حقانین بودہ است حسب قوۃ حوصلہ

راہ تصفیہ پیودہ می نگارو کہ ماسوا اللہ را سوا اللہ پنداشتن شرک
 است جلیلاً و خفیاً و معتقد آن مشرک سرّاً و علانیۃ خواہ فی الباطن
 باشد یا فی الاستعانت - مقدمہ ششم استوی علی العرش
 مجازی نیست اما نزد اہل مجاز فی الحقیقت حقیقت آن دیگر
 است کہ ظرف تقریر بہ گنجایش تحریر و حوصلہ تحریر بحسب تقریر
 معترف بے حوصلگی و بے ظرفی است - تاہم خلاصہ اش
 مطاوی تشبیح و حریفی - اشارہ عرش نہ از عرش است
 و نہ از فرش لیکن بجانب قلب مومن بشرطیکہ مومن باشد
 بے من و مین و وراہی آن بہ فہم و گمان غیر ممکن - حال آن پریشان
 خیال مورد مواہب و اہب محمد صدر الدین صاحب کہ دست
 بیعت بدست این فقیر بے حجت دادہ اند مجازاً رسمی است
 اما از عالم باطن بفجوائے شوق مجیب موطن دست خود
 بدست رازدار است مقتدائی کوہن غوث الثقلین ^{اعظم} غوث الاعظم
 قطب العالم محبوب سبحانی مقبول ربانی سرمایہ فیوض نیرانی
 حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بناوہ اند

و آن حقیقت عینی است چون ظهور مثالیه جنات متمثل مثل این
 بے حساب بود رسم مجازی رجوع نمود و رنر خواسته نسیب لطیف
 نبایک کسیف چه نسبت دارد - بس عقیده صافی و اعتقاد
 وافی که طریقه شان می دارد محتاج تعلیم و هدایت نیست اما انجام سلوک
 و آن مثره ریاضت است و نتیجه دیانت زیاده زیاده
 تصور یدیم که از مرغزار این تقریر پر یدیم - زیاده الله
 کافی باقی اضافی - تعویق ترسیل جواب سببه داشت
 که نه نگاشت و آن سفر یکمال بود که ضرورتاً ر و نمود و همو
 فی کل حال رفیق و منه الی اخیر توفیق -

قصه ۳۶ - ما به یاد تو سلامت بخیاں تو خوشیم
 غم نازیدن تو هیچ پریشانی نیست چه اکھمد شد که تمنای دیرینه
 به ضامن آمد سوار می مبارک والی ملک دکن صانه الله تعالی
 عن الشرور و الفتن برآمد - چشم بر راهم که از دید لقائی گرامی
 دیده را روشن کنم و دل را گلشن چه شود گر به گرم حتمه
 فرمائی چه که لقای تو مرشاد می عالم باشد -

رقعه ۳۷ - فصل الفضل کف الفقراء اجل قدکم
وضاعت اجرکم - مراسم منونه جیب کریم علیہ وآلہ
التحیہ والتسلیم بہ تقدیم رسانیدہ مایل مدعا نگاری است
و مصروف مطالب گذاری - نامه نامی صحیفہ گرامی کہ
بہ فحوائے سیاق لیا اوتیت نہ بجوامع الکلام کلام
سید العرب والعجم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اعجاز از ایجاز بجلوہ می داد قدم وصول بر غرض دید
بنا و قطع برات وجہ معاش بلا طلب و تلاش رسید
رغبت پذیرش به معرض وصول انجاسید - انداز
در ویشان بہ مرتبہ ممنون انصاف و مرہون الطاف
کہ صفحہ زبان از طراز شکر آن صفت - انتمہ بیدار نیل
بر دوش خاطر می بردم فرو آوردم - بہ معداق -
۵ ظلمت بہ قلبی لایک و سیفہ بہ رشف الزوال
ولو شربت بحور آہ بصارت معائنہ می طلبد
و بصیرت مشاہدہ - ہر چند

در نظر اولی معائنہ ہستی حق اولی است اما زہرہ بصارت
نیست کہ حتمی بوده است بان بصیرت را طاقتی حاصل است
چنانچہ برہمین حال ارشاد کامل **س** ما چشم بستہ صورت
جانان نظر کنیم و یکجا نشسته گرد و دو عالم سفر کنیم و در نظر ثانی
نگاہ من را فی فہمیدیت و بہ دقیقہ رویت حق رسیدیت -
زیادہ توفیق رفیق باد -

رقعہ ۳۸ - از انسجام کہ رزاق مطلق بے نیاز بہ فحوائے
سنت مجاز روزی بندگان خویش بر ذمت ہمت مقبلان خیر
اندیش کہ تقویض نمودہ بجزائے حسن تنابخش وعدہ فرمودہ -
فلہذا انسجام مرام خواص عوام بہ اسقا و اطعام و دوا درسی مظلوم
و عیادت مقوم و عطائے قرض حسن بوجہ احسن بذات خویش
مرجع و مغلوب نمودہ است حالانکہ ازین احتیاج ما پاک بودہ است
آمد اسد برات ما ہوارش سحر پور عن یومیہ دعا گوئی احقر را بید
داشته علت تکرار بتاوان نگاشتنہ اند جزاکم اللہ خیراً - ہمین
وقت است کہ دشمنان ہم واجب ارجایت و مستوجب رحمت

اند - و را بتدا عیوض چنینی که عیسر بود و مراحم سرکار عاقل از ۲۸۲ این
 سکه حالی اجرا نمود - بلا طلب عطائی رب دانسته شکر محسن با
 بدعا و ثنا ادا کردیم و بصرف آوردیم اکنون حکم برآیندگی برات
 بحصول کدامی برکات بوده است خلاصه اش نه کشوده - اگر
 برود عطا است فکیف یروا البلاء - اگر به نظر قحط سالی است از بهمت
 کرم خالی - رع کین وقت دستگیری و بهنگام رحمت است و بلکه
 درویشان قلیل المعاش کثیر العیال متوجع عطائی ردهستند نه
 رد عطا - چون فقیر شکسته بال کثیر العیال است در بهنگام از زانی
 به معاش عطیئ سرکار بنان جوار گذرا و اوقات زندگانی محال - پس
 به گرانی چه رسد که دست بهمت سرکار دامن گوشه نشینان در کند -
 بان در آن معاشی یا تلاشی داشتم حال گزین خود که شرم می آید نمی
 نگاشتم - ناچار امیدوار حصول برات ام و شغوف دعائے
 برکات زیاده -

رقعه ۳۹ - جناب من دام کرکم - تا زنده ام دعا
 کنند ام بجز مفارقت صوری هر چند جوش می زند اما حاصل

مواصلت معنوی تصوراً و تفکراً به مثابه قلاب تو سبب انفکاک
 نه داشتند است تعرض می شود - ناچار المر اسلته نصف المواصله
 را که بلا علی الاتصال گاه گاه عذر فرصت است و بهانه را کنجایش
 نیست کار بند می گردد - مقدمه تسبیح خواستگاری شاید به رضا
 باری سعی پیوندزدگان نا کارگزاری جاری گردیده بود و آخر
 بنا سازگاری انجامید - هر سنی را صورتی است و هر صورت
 را امری که در عالم امر مقدر شده تا بوقت معین به عالم خلق موقع
 گیرد - اگر سبب حقیقی را منظور است سعی دعا گو نیز دیک است
 نه دور - قریب الزمان اطلع و اصلح بمنه و کرمه -
 رشته بانگشت مصلحت به مصداق مصرع - ز در بای می کشد صیاد
 دام آهسته آهسته - بسته ام و منظر وقت نشسته - تمنای حضوری
 محض برفع حجاب دوری که می دارم در شعری نگارم -
 بلبل ز ادب پانه نمید در صف گلزار به ناگل به طلب گاری
 لب نه کشاید به زباده دعا - محرره بستم ماه ربیع الاول ۱۳۹۹
 قمر ۴۰ - عزیز از جان عزیز سراپا لیاقت و تمیز

موردِ مراحمِ عزیزِ سلمه اسدِ العزیز - بعد از دعا تنزاید مدایح دین
 و دنیا با نکشافِ مطالبِ خیرِ انتقامی گراید - عزیزا چه شکر از زبانِ
 دل و دل زبان ادا کنم که آن زبان نذارم و آن دل - عزیزا
 در جلد و می تبیج که فی الحقیقت تبیج ملائک است اگر مدتِ العمر
 بدعا مصروف باشم احسان آن ادا نتوانم ساخت - سبجه نیاید
 مرهم زخمِ دل آمد و تمنائے حاصل - سبجه نیاید تعویذِ دل رسیده
 آمد و نور دیده - الله الله من داین تبیج غرض نعم البدل سبجه
 گم گشته صد حصه بهتر یافته ام بلکه خود را و وظیفه خود را که سوائی خواب
 و خورد گیر نمی دانم لائق آن نمی شناسم - عزیزا عزیز دل آن
 عزیز که باین ناچیز رسید آن روز روز عید و آن شب شب شکر
 گردید **الحمد لله علی ذالک** - سبجه چون کاکل
 پیچان جانان یافتیم پدانه دل رشته جان بلکه مرجان یافتیم پدانه
 با من مجنون چو آن لیلای محبوبی رسید حلقه تبیج را دست گیر با من
 طره مشکین چو شمن منظور دیده دیدم را پدانه ناظر دیدار چشم غزالان یافتیم
رقعه ۳۱ - جناب الطاف مآب وسیله اجاب حرکات

تعالی - هر چند از جسم و دهرام اما بدل و دعا در حضور - زبان صدا
 بیان مشفق میرزا حیدر بیگ صاحب تحصیلد از نامی اکثر مداح اوصاف
 حمید و گرامی است که دل در جامه جسم می بالدد - الحمد لله علی الک
 اسلے الآن چنین تحصیلد از رضا بطه دان معامله شناس عا قیاس
 جفاکش و فاکیش کار گزار و خیر اندیش احدی نیامده و سخو اهد آمد
 اگر قدر شناسی و نوازش جناب برای استقلال مشفق موصوف
 بر عهدہ مامورہ معامی جمیلہ بکار برد و در نیت که مشکور شود متوقع
 نوازشات دلی آن جوهر قابل ازلی بوده ام - احسانات جناب
 صد رتبه دار صاحب بر حال من در دیش که مبذول است
 کوزبان که شکرش سجا آرم - حق تعالی دیرگاه بر حکومت قایم
 دارد و روزینہ ترقی لائقه عطا کناد و زیاده دعا -

رقعه ۴۲ - منبج سعادت توکیل مورد مراحم جلیل
 فر حکم الله تعالی بجزا را انجزیل - بعد تقدیم مراسم دعا که بهین مدعا
 است طالب شفا - شرح جوش اشتیاق آن نیت که حوالہ
 قلم کنم - بیانش بتحریر مدعا می نهم که رقیه مسطره بت و مفتم

ماه منقضیه به عبارت رضیه بدل سرور بخشیده و نور به دیده
 که دیده تباروشنی ازان یافت که علم و ادید هم چشمی بشید
 می افراشت و استهب اشتیاق دیرین بر ایه شتافت که
 هر قدمی را منزل مقصود انگاشت - الحمد لله از بلده که فائز
 مکان شده اند سپاس خالق پست و بلند که مکسر مکر آمد و ثناء
 مدعا در بر - پس این نتیجه قرب ز افلا است که بعد سه تائی
 به قرب یکتائی انجامید - تا افزایش به کاهش و کاهش
 با افزایش رسید - اکنون دل مشنق به تصور نعمت قرب
 فراغ هم ملاق است - طیفانی محیط تمنای دیدنت
 از سرگذشت تشنگی شوق د فوق ازان پیرا این شکسته حالت
 از جناب موصول الشهادت استعانت که کرده اند خبر کلام
 زنجبیل سعادت عسل بشارت بر داده اند برب الناس
 مصداق کلام بیدل دل شناس رحمة الله تعالی خارج الاعد
 والقیاس - اجزائی سفیدی و سیاهی دیگر است -
 معجون حکیمان آلهی دیگر است - مستوجب سپاسم - الحمد لله

علی و الک کما شفا فی شفی الشک - زبان مدموع العین
 محی قلب حسین شکایت حال علالت ایشان نه کرده که دلم را پریشان
 می گفتند که لبین الا تن در استعمال آن همه جان و همه تن است -
 قیاس خالص شخص که طیبی کامل شاید علت ازل قرار داده است -
 غلبه ادم هم مصلحت داده که اگر گشته سلطان به بدرقه شیرند که چاره
 باشد هر آئینه باعث فضل باری ترکیش آنکه لبست عدد سلطان
 را از احشای پاک کرده به طرف خورده که آب خوره می نامند به هندو گل
 حکمتش کرده از پا چک آتش به دهند و بعد سرد شدن بر آورند
 و حسب ترکیب که شربش چهار سرخ است بکار برند - هر چند محقر است
 اما موثر - زیاده دعوات شپاردوزی باعث شفا و فیروزیت
 طهر و پنجم ماه محرم الحرام ۱۲۹۶ هـ -

رقص ۲۳ قطعه - موصول شد چو شقه منظوم مرسله
 نه چنان اتفاق بیفتاد دل شدم به تکلیف من جوگشت قبول مرو
 از حسن خلق و بهمت عالی خجل شدم به حین نواخت سه ساعت روز
 رفت ناشتایی دعا گراست - بروقت تشریف آوردند

گرامی خیلے نیکو۔ قطعہ مکر را طالع از بھر آن است کہ تا بے
وقت وقت من نہ گردوہ تسلی کے شود حاصل دلم را کہ تا
محسن مرا محسن نہ گردوہ کہ از بد و اختلاف مزاج این تا تانی
تجاوز زمانی بے آب تانی خواہ بیک جرعه ولقمہ باشد فہم معدہ نصبا
سودامی خراشد۔ در صورت عدم فرصت استجارت می کنم
تالب نانی برب نہم و جرعہ آبے فرد برم۔ آئندہ ہر جہی مرضی۔
رقعہ ۳۳ ۵ چو شد در بے متنائی من صرف تمنائیم
شکایت بر زبان می آید از حرف تمنائیم کہ آرزو ہا کردم و ہوس
با بردم نہ لقمہ مطلب بدست آوردم۔ و نہ ثمرہ از شاخ حصوش
خوردم کہ بنداشتم کہ رضا ہمین است و شیت چنین۔ اکنون کہ دیدہ
را بہ وادید گذاشتم ام بہ نگاشتم بہ تار شتہ تعلق و تعلق نہ گسلد
بسان خار بدامن دلخائلد۔ یا ر شاطر بون بہ کہ بار خاطرہ این
ہمہ کہ میگویم نمی گویم بلکہ می گویند و زبان ہا قابو نمی شکایت میجویند
۵ من نمی گویم جہانی گفتگو ہا می کنند کہ از برائے قطرہ مملو
سہو ہا می کن کہ من فہم فہم ۵ گفتگو نمی ما بہ گوش آورد

ز آنکه زخم نیش نوش آورد غیت : دامن تنانگ ارید تا پاره گردد
 و نظر بر رضا دارید تا نیش چاره بمصادق **ه** کسی را که مبت
 بلند افتاد : مرادش کم اندر کند افتاد : شاید تنانگ پر دگی
 فراق است - درین خصوص غزل که به همین مدعا مخصوص -

دید غیت و دامن بوس چید غزل

صبح تو لا و کجاست ام تنانگ : آن ماه در بر نه بلب جام تنانگ
 گفتند به گوشم که میر نام تنانگ : افتاده بلند آمد برام تنانگ
 در زاویه انداز سر انجام تنانگ : دیدی که ز آدم چه شد انجام تنانگ
 باشیم دل فسرده بکنج قفس یاس : زان روز که شد رشته پادام تنانگ
 بینیم نه از دور در کعبه مقصود : تا عمر به بندیم گرا حرام تنانگ
 در عالم نیزنگ میسب شد ما : خارج حساب آمده اقسام تنانگ
 کوتا زه دما خیکه درین آیره سلیم : خشکی نه کند روغن بادام تنانگ
قصه ۴۵ - رباع - مرد آنکه به نعامه شاگرد باشد

یابد چو بلا نخواست صابر باشد : شاگرد همه او شناسد و صابر همه او
 آنکس که براه خیر جابر باشد : تهیید کلام آنکه درین سال

گرانی اکثر پریشانی از قال و حال آن مدعی همه دانی یافت
 می شود - و از تحریر ایشان روی پریشانی به همین جانب
 تافته - چه سبب که سبب که الله الصمد است معتمد نیست - اگر
 نسبت همین است نتیجه همه دانی چیست - قوی یاد دارم
 می نگارم که شاگردی را اگر سنگی بغایت رسید - از
 استاد پرسید که ما القوه گفت « ذکر حی الذی لا یملک
 هم ازین قبیل قول تانی و سیل که شخصی بر آیه قدم تر و دی شمر
 ضعیفه را به نظر آورد - نظر پر شکسته حالی از زاد راه نالی
 پنداشت و دست بجیب خود گذاشت تا به بدیه اشش که فاکت
 دارد و آورد - ضعیفه به بر دوش ز بیم آورد - مسافر به نیم
 رفت - ضعیفه گفت که ترا از جیب می آید و مرا از غیب - اگر
 چه این علو و صلی را دوستان خدا ندادار اند اما بهر سمان
 در کار که به یقین کوشد و متاع ایمان به نقد عقیده عوام که با انعام
 اند نه فروشد - خاتمه این مکتوب و دوحصر فی همچو آغاز بر با
 و دعا و بدعا حصول نسبت - راجعی - خاتمه

دلش ہمیشہ طاہر باشد۔ با حق بہ جمیع حال حاضر باشد۔
 دانا کہ بہ جانبِ بواطن کو شد۔ تا دانا کہ نظر علیٰ ظواہر باشد۔
 رقم ۴۶ گوش را مژدہ شنیدن باد و چشم را
 ہم نوید دیدن باد و آیوم کہ یوم الثلوث و تاریخ ثانی ربيع الثانی
 سنہ یکہزار و دوصد و فود و شش است۔ بحسب عادت
 بعد فراغت وقت نصف النہار سر بر بالین استراحت بردم
 زبان را بند کردل را بہ فکر سپردم۔ در بانانِ خواب ابوابِ ہلب
 بستند۔ ناگاہ جان آگاہ بغز آگاہی رسید کہ گاہی ندید و
 نہ شنید۔ در بار گاہی کہ سراز فلک می سود مشاہدہ نمود۔ پنداشت
 کہ قصر معلائی سلطانیت و ندانست کہ روضہ قدرت سبحانیت
 از شکوہ شانیش انگشت حیرت بدندان گرفت و بوطہ اندیشہ
 فرو رفت کہ مکانے از لامکانیت یا شانے از عرش ربانی
 چون احصاء و محش را بہ تحیر سپردم جانب دست راست رو
 توجہ آوردم۔ آواز تلاوت قرآن مجید با حسن الصوت کہ بندہ
 بہ عمر خود نشنید بہ مسامع رسید۔ محاذی مکان رسیدم دیدم

که حضرت قبله گاهی مرحوم تلاوت قرآن مجید میفرمایند به لباس
 که عمامه اخضر بر سر و عبا بیض در بر - و بوضع که تازه تن سفید
 محاسن و سرخی چهره والا چون سفید شعله جواله - روشن عینک که
 پنجم عین بود می نمود که دو قرص خورشید اند که بدو ماه کامل
 هم دیداند - پیش گاه مرحوم مقدم الموابب مسمی عزیز شاه صاحب
 که زنده هستند و خدا زنده دارا داشته اند و گوش بر کلام ربانی
 بسته - و بر دست راست بزرگی که شان مهابت از بشره نوز
 پیدا است همراز و همدم مگر نه دانستم که کدام اند و چه نام دارند -
 اما ساکت و سامع و انوار تقوی و فضیلت از جبین شان لامع
 آنوقت به فکر نماز پیشین بودم - از شاه معز پرسیدم که عجات
 گردیده است - گفتند بله - بنده نظر بر صفائی مکان مسجدش
 پنداشت حالانکه نبود خود بخلاف نمازگماشت - بزرگ فرمود
 که آن مسجد است که پیش دید است - به همین اندیشه چشم واکردم
 به مشاهده علو پائیگی و غفران مائیگی جناب قبله گاهی باین فضل
 ناقلهاهی شکر خدا بجا آوردم - الحمد لله علی ذالک -

چون عالم مثالی را و گذاشتم انکاشتم که قصری از قصور
 و نیوی و روضه از ریاض مجازی نیست - فی الحقیقت بارگاه سلطنت
 حقیقی است که جنت الما و انام دارد - و چمن سرای خاص که
 سجری من تحتها الالههار - خدایش می نگارد - نظم
 خداوند با حق دوستانست : خیابانے بدہ زان بوستانست
 کہ آن فردوس اعلیٰ نام دارد : فزون تر از همه آرام دارد
 ز باطله معاصی دور گردان : مراہم ہمچنان مغفور گردان
 نمی دارم چو کردار نجاتم - : نمی گویم سزاوار نجباتم
 مگر از فضل تو امید دارم : ہمی دارم اگر امید دارم
 کہ چون نامست کریم است و حیم است : گمانے نیک می ارم چه بیم است
 گناہ من اگر چه بیکران است : فاما بیکران فضلت ازان است
 نشانے عرض دارم بے کم و کاست : گناہم چون خس فضلت چو دریاست
 بے سیلاب از دریائے موج : خس و خاشاک را آرد بہ تاراج
 چشم و بر بہ رحمت بودہ باشم - : سپہ پاک از معنیت آلودہ باشم
 گنہ گار - بیکیت اینو : ز یادہ ہفتہ ہفتہ خیمت اینجا

به عصیان چون تراحت پسندست به زبان بنده تسلیم بند است
 رقع۳۴ - عالی همتا - استدعای ورودی از من دل سر دیکه
 می دانند می دانند که از بخجای اسمائیم اما اهلیت مد نظر است که شرط
 و صلاحیت مربوط است - هنوز که مسمع ایشان پنبه آگنده است
 پاک سازند - ستا مرسله را بورد آرند - صفتش در لباس نظم
 مرقوم بحر می که نا اهل معلوم نکند باصطلاح خاص موسوم -
 مرسله اولی را اثنا و عشره با تہ قرائت سازند - بشرطیکه
 بعد از مائت رکعتین خفیفین ادا کند - البتہ بفضل فضال و بهما
 در اثنا عشره لیالی از حصول مقصود خالی نخواهد بود بصورت
 استعجال تحصیل مدعا مرسله اولی را اثنا عشره الف در یک
 شب بشرط ادا سئ رکعتین بترکیب اولیٰین بعمل آرد -
 ندانم که تا شب دیگر از شایده مقصود همکنار نشوند - و مرسله
 ثانی که به حفاظت حوادث ناگهانی و بلیات آسمانی لایق است
 بلاعد جاری باشد قاریش مقبول باری - و عوالتش محترز
 از ماکل ذی روح است درین زمان عشر - فلہذا ترکیب

و جبین بر استان دیگر سودن چه قدر کورنگی است - خالق
 کائنات که رزاق نام دارد کدام ذمی روح را نه گذارد که
 روزیش نرسیده باشد و به عدم حصول برزق مقوم پا
 بدامن کفن کشیده - بان با حیان اختصار مجبور و ناچار -
 نه شنیده که مریدی کمر بسته پیش پیری نشسته از بر خاستگی
 طبیعت ظاهر ساخت - فرمود چه اندیشیده - بعضی پرداخت
 که درین کشورستان خارج از حوصله خویش به تلاش روزی
 بیش از پیش عمرے بسر بردم نقد آرزو بکف خود نیاوردم
 هوامی عزم سفر در سرم پیچیده است - برای استیانت
 بحضور اقدس رسیده - فرمود که برو و خدای انجا را
 سلام ما به گو - حیرت افزو و دگزارش نمود که چه خدای
 انجا و آن جادگیر است - ارشاد گشت که اگر چنان نیت
 و رزاق مایکیت چرا پا بدامن قناعت نمی کشی که روزے
 مقوم است هر جا که باشی رساند - و تا کی رشته حیات
 باقی است دانه از قسمتش فرانتاند - از انجا که زبان

اهل دل را تا شیرے دیگر است طاقت غزش به شکست کمر
 توکل بر میان جان بست به کُنج قناعت نشست - از
 خویش و بیگانه جدا شد و یکی از واصلان خدا - **هـ**
 آنکس که بدگمانست گمان شد نصیب پاد و لیکه نیکان است از ان است
 رقعہ ۴۹ - موسومہ وجید منور خان بہادر تعلقہ دار ضلع مید
 فوا صاحب فی اقتدار و التبارحبت الفقرا ملا ذوالغریب قدس
 درویشان حفظکم اللہ تعالیٰ بالعزت والایمان -
 ریشات سیاح طریقہ مسنون خلاصہ کاف و نون علیہ
 وآلہ التحیۃ والتسلیم بعدد الشہور والسنون وابتسام
 از ہار حدیقہ دعوت اجابت مقرون بہ نسیم اللسان والقلب
 خیر مشحون سبب نصارت روض تحریر مطالب باعث نظام
 مناظر تقریر یارب است - مستحسان صوامع سپاس جناب کبریا
 باری - جلت عظمتہ مصروف سجدہ شمار می اوراد است دعا
 عوافی آن بہط فیضان اضافی دام چشمہ ہر چند اشتیاق
 نیاز طراز از مدت دراز باستماع اوصاف حمیدہ و اخلاق

پسندیده که زبان سعادت بیان البسته و امن و ملت مصدر
 خیر صداقت مورد مراحم جلیل فشی محمد اسمعیل عذب البیان داشت
 خاطر فافترا به تصرف و ظائف و عامی جزائی خیر می گماشت
 اما تلذذ سرور را و احی باعث مسرت مصغه اشباحی بود - که
 مسبب حقیقی سامان رونق افروزی آن معدن صلاح و فلاح
 درین فواح فرمود - ازان جا که جامع المتفرقین در عالم تکوین سبب
 که مکتوم مشیت میدارد به فحوائی تشری قلمی و تولیع روحی بظهور
 می آرد - تا بمصدق آیه کلام مجید یفعل الله ما یشاء و یحکم
 ما یرید - مخوض آن توان گردید - پس تقدم الدعاء کا شرف
 مدعا است - که نظر برستوجبان مراحم آن مظهر مکارم مامور این
 تحریر یاد داشت موجب یومیه خیر طلب علی سبیل الشهواته
 متقید عدم ارتکاب سعی خلاف دستور مستمره که در عمل حافظ
 غلام مصطفی خان صاحب مرحوم باوصف تقید معصوم دود و ماه
 بلکه زیاده تهاون آماده می بودند متنبه شوند تا دعا گوئی نیاز
 مال بحصول موجب مقصود قصبه شیکال فارغ البال گردیده

باشد و تخم دعائیکه باعث فلاح مال معامله قائل و موجب صلاح
 سازه عالی بحسن سرزندگی من المعاصرین و حصول سرخروئی
 عن الباشترین متصور است در مزرعه دل و زبان پاشیده باشد
 رباعی - هر دعائیکه برون از دل درویش آمد به ثمره اش
 مستعدی را بجا پیش آمد به فایز منزل مقصود و عالم گردیده
 هر که در هستی خود عاقبت اندیش آمد به قطع نظر ازین به نظر
 پرداخت احقرین اگر حکم واجب دستور بر کار گزار
 قضیه نزل بر شرف نفاذ یابد که موجب مقرر ماهه باده باشد
 و قطع رسید عاصی بصدر کچهری فرستاده - هر آینه
 زمین منت و دعا خواهم ماند ورنه شاکر مشیت جاب کبریا -
 آنرا که حفظ عزت و ایامانش ارزوست به حصن حصین
 و عوشت اهل دعاب است به گرد و چو سرخروئی و دعا عالم به حسن کار
 به دست از بسوس کشد که همین مدعاب است به زیاده ماوراء
 آرزوئی همگامی و دعا خیر انجامی بعد عاتمی چه به تحریر و ابسته
 خامی در آرم به مرقوم هشتم ماه ربیع الاول ۱۲۸۳ هـ -

رقم ۵۰ - موسومہ سید یسین بادشاہ صاحب قادی -
 بعد و عا و خیریت است دعا مائل مدعا نگار یہاں - مستوجبان
 سپاس خالق الجن الناس مستدعی عافیت آن سعادت
 اساس اند - ازان باز کہ را ہی بلده گردیدہ اند یک شقہ و حرنی
 ہم باعث سرور خاطر و نور چشم نشدہ - خالق انس و جان آگاہ
 است کہ پریشانی و تردد و حیرانی ہمراہ - ہر چند می شناسم کہ دست
 آن عزیز مرفوع القلم و مزاج ایشان مجهول الرقم نیست - اما بحکم
 الصبحۃ متاثر و لو کان ساعۃ - مد اہنتا مائل استغنا
 بودہ باشد ورنجیل در ہا دن چشم سووہ - عزیز یادور
 آخر خالی است از کثرت اتحاد قلوب - و فی ہذہ الزمان
 بے مروتی و مساوت قلبی سبک دلان را اکثر مرغوب
 بہ صدا قیکہ - خدما صفا و ع ماکدر - جادہ کثرت تحریر
 خسرویش کہ گاہے بہ تسطیر جواب خط احدی تکامل نمی ورزند
 حالانکہ در کار مرجوعہ عدم فرصت می دارند باید ورنہ -
 و از شیوہ شتر گیری شان کہ خاصہ خلقی است صد فرسنگ

خواہند و دید۔ پس چشم انتظار ازین سرمہ روشن است
کہ تا حصول نعمائی ہمیشی از ارسال خطوط مسرت بمسوط خواہند
داشت۔ مرقوم پانزدہم صفحہ المظفر ۸۴۲۔

رقعہ ۵۔ معدن فیوض سبحان سلمہ الرحمان
پس از تشریح آرزوئے تصافح گرامی و سپس توضیح تنہائی تعانق
سائی کہ بہ مرکز تحریر و تقریر و از احاطہ توجیہ و تطیر افزون و
بیرون است۔ عاطر از گذارشش پرداز۔ ہر چند ارسال
مکاتیب خلعت ثرا و موجب انشراح قلوب طریفین است۔ اما
علی الرغم آن چہ باعث انسداد شوائع الفت جانبین۔ چونکہ
بحکم القلب یمیدی الی القلب۔ تعلق یگانگت اتحاد
و توسط موانست و و داد از خاطر است نہ از ارسال مایق ظاہر
مصروع محبت جاوہ دار و نہان در خلوت دلہا۔
و یکیک بے محبت است چون مرد بے شہوت۔ و مردیکہ قاطع الہیمان
است چہ از زن بے پستان۔ ابریکہ بے آب است بدتر از
آب۔ انسان بے ہنر چون صدوف بے گہر۔ و آدم بے جوہر

بنا چشم بے بصر پس جو هر دهنر انسان اودو محبت است
نه جسم و شباهت - اگر انسانیت این است لعنت بر این است
زیاده توفیق خیر متشقیق لائق باد -

رقعه ۵۲ - معدن اخلاق کریانه منظر اشفاق عیما
حرکم الله تعالی - اشتیاق را اشتیاق گواه و شوق قلبی
را خدا آگاه - بعد سلام بپس طیر ما به المرام می پروازد - دریا
چشم از طغیانی خونتایه جگر متلی سیول است و غنچه و لم هم رنگ
را اسل بقول - نوک اهداب در دیده من ستانست و
خون دیده به پنجه و امن خا - سبج گردش نم به یاد آن
مقتدای مقتدیان صومعه کرم زینت اناهل دلم - و ذکر آن
رایت کاروان هم برنگ دل اخلاص شبنم جرس ناقه پاک
توافل دم - اما این اتحا دکوشش باین جوش و خروش پاک
اختیارے ندارد که خود را هدیه حضور گرگرمی شمارد - بنا
طائر بے پر موی کسب کی درم قطعه ای ابر کرم بر لب این گلشن خشک
یک قطره بباری که شود بوی چو مشکم پگر رحم نیاری چه زیان است

که کافی است : بهر چمن خاطر افروده سرشکم : عیب گفتگو
 بچو دانه عیب است و عالم عالم استیلائی جوش الفت عالم عیب
 زیاده آگاه تنائی دلی عالم اسرار ازلی است -

رقعه منظوم

جناب دلاور علی نیک نام : به تقدیم تسلیم بشنویام
 دعا گو می خواهم خیر آرزو : برائی خدا میکند گفتگو
 بد را العمل نیک اعمال را : نشان ترقیت اقبال را
 بد اعمال را جز بدی هیچ نیست : که داروی داء و دمی هیچ نیست
 بد دنیا اگر محو گشتی بدی : بروز جزا بد شدی بی بدی
 مگر روز انصاف آینده هست : جزا عمل را نمایند هست
 به روزیکه ما پیش داور شویم : بسر بار سوء عمل در شویم
 سپرد چه کردید پیش آورید : جزا هاش از پیش ما در برید
 بجائی که احوال اعمال خیر : نگفتن توان بس چه گویم غیر
 چه یابیم آنجا جزائی عمل : سجزا نفعال و سزائی عمل
 بد دنیا عمل بے عمل خوب نیست : با مال شرافت که مغرب نیست

چهار است گمان آفت جان بود و به پیش و کش و بک یک سان بود
 یکی قرض باشد مرض دومی به سوم آتش و مدعی چار می
 بکش دست خود را تو در استین به که در ارتشا این چهار است مین
 سحرگاه بیدار باش و مخپ به درین راه هشیار باش و مخپ
 که خواب سحر نکبت آرد بے به بشر را با فلاس آرد بے
 اگر منصفی است گفتم مجوش به تسلیم انداز آرد بگوشتش
 تمام شد

تقریظ از تاج افکار معنی نگار سخنور شیرین گفتار ناظم ناک
 خیال ناثر بی مثال لذت گیر سخنان نمکین جناب مولوی
 برهان الدین حسنا المتخلص به نمکین

بعد از انشائی صحائف حمد و محمت خلوتیکه ذات وی از صفات پاک
 و پس از ادائی و ظائف تحیت و درود بر امام انبیائی که بر کسوت
 جانش طراز لولاک - صلوة الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه جمعین

متوہ می آید کہ عالم معلوم ظاہری۔ عارف بہ مقامات باطنی
 ماہتاب آسمان فصاحت۔ آفتاب بیج بلاغت۔ بے بہا کمال
 سخن دانی۔ دُر دریا ئی معانی۔ نقادہ دودمان کمال۔
 ادرنگ نشین کشور افضال۔ دقیقه سنج۔ نکتہ گو۔ عمدۃ الکلام
 یعنی تسلیم تخلص۔ حضرت شاہ غلام جیلانی قادری نام۔ قدس
 سرہ۔ کہ طنطنہ نظم دے عالم را فرا گرفته۔ وصیت نشرش تا
 بہ پارس رسیدہ۔ در میدان بلاغت گوئی سبقت از دیگران
 رہودہ۔ و در افراد بنی نوع کسی باین شان و جلالت کم گذشتہ
 الحق ناظم بے عدل۔ ناثر بے تمثیل۔ رقعات تسلیم نتیجہ ایت
 از شاخ افکار پر بہار دے۔ کہ شب بدیز سیر قلم در مضامین
 تسوید تعریف آن لنگ۔ و زبان مطلقہ در ادای وصفش
 تنگ۔ پختگی معانی و خفانت الفاظ و عذبت کلام و تازگی
 مضامین با ہم جمع حق سبحانہ تعالیٰ آن را از ردہ ہر
 فضول معسوں دارا و۔ و بدین قطعہ تاریخ اختتام
 کردم۔

قطعه تارخ طبع

مکاتبات دلکش مرسلات فیض بخش : تمام جمع گشت چون بفضل رب لایزال
 انگین باه بعد و بروز نیک خوشترین : نوشت سال طبع آن - مرسلات کتب
 تواریخ طبع طبعزاد و الانشا و جناب مولوی شاه محمد ولی الله
 صاحب قادیان المتخلص ادیب

شد طبع چو نامه جات تسلیم : شائع شده در میان عصر
 بنوشت ادیب سال طبعش : مکتوبات یگانہ عصر
 ایضا

چو طبع گشت مکاتیب حضرت تسلیم : برای اہل بیان شد مفید و فیض رسان
 چرا بہ فکر تو ہستی ز بہر تارخیش : بگو ادیب مکاتیب اشرف دوران
 تواریخ من نتائج افکار مورد مراحم و اہب جناب
 مولوی محمد عزیز الرحمن صاحب المتخلص بہ ندیم
 سلمہ اللہ تعالیٰ

تطاعات تارخ طبع

مجله شماره ۲۰ تسلیم کنی : مطبع برای جلد طلاب به شد
فکر کن ای نه هم بر سالش : گوی طبع مکاتبات نایاب بشد



ایضاً

سازم چه شکرتی که ز صیف کا می : اکنون با مطبع رسیدیم سلامت
چون به سال طبع نمودم ندیم فکر : آمدند که طبع شده این مکاتبات
تو انج طبع طبع از جناب محمد عبدالکریم صاحب

المتخلص به طالب خادم صادق الاعتقاد
حضرت تسلیم ضا قبله قادری قدس الباری

پوشد مطبع مکتوبات تسلیم : ندارد هیچ عیبی در میان
سروشی سال آن گفتا به طالب : بگو - رقعات کتابی زمانه

ایضاً

طبع چون شد نامه با حضرت تسلیم : گذشت مقبول شد خلق فیض عالم آفر شد
گفت هفت سال طبعش طالب تسلیم : دنا جات شاه جیلانی بلند آواز شد

